



پرستاران راهی جز توسل به سلاح اعتصاب، ندارند

تجربه ۴۶ سال گذشته به‌وضوح این واقعیت را در برابر همگان قرار داده است که جمهوری اسلامی، قادر به پاسخ‌گویی هیچ‌یک از مطالبات مردم ایران نیست. کابینه‌های دولت دینی یکی پس از دیگری آمدند و رفتند، اما به‌رغم وعده‌های پوشالی‌شان، آنچه برجای گذاشتند، وضعیتی وخیم‌تر و شرایطی دشوارتر برای توده‌های مردم ایران بود. مسعود پزشکیان نیز که اکنون بیش از یک سال در جایگاه اسلاف خود، در رأس دستگاه اجرایی رژیم قرا گرفته، وظیفه‌ای جز این ندارد که در نطق‌های تکراری‌اش به ذکر مصیبت بپردازد و جار بزند که اوضاع وخیم‌تر از آن است که بتوان پنهانش ساخت.

"ما روی طلا خوابیده‌ایم اما گرسنه‌ایم؛ مقصر ما مدیران، مسئولان، سیاستمداران و قانونگذاران هستیم، مقصر آمریکا نیست."

این پاسخی بود که وی در دیدار با مدیران آموزش و پرورش سراسر کشور در قبال بحران نظام آموزشی داد. چاره چیست؟ تا اطلاع ثانوی هیچ معضلی از معضلات و مطالبات مردم حل نخواهد شد. باید همه منتظر بمانند تا مدیرانی که خود ویرانی به بار آورده‌اند، بحران را حل کنند! اما معضل جامعه ایران فقط بحران نظام آموزشی کشور نیست، معضل، کلیت نظام است. معضل، تمام نظم اقتصادی-اجتماعی و سیاسی ارتجاعی حاکم است که پوسیدگی آن به درجه‌ای رسیده که در تمام عرصه‌ها، بحران‌های علاج ناپذیر به بار آورده است.

وی، همان حرف‌هایی را که پیش‌ازین در اجلاس مدیران آموزش و پرورش زده بود، به شکل دیگری، روز چهارشنبه ۷ آبان در جلسه‌ای که با تعدادی پرستار دست‌چین شده داشت، تکرار کرد.

او برای این‌که از همان آغاز بحث مطالبات پرستاران را متوقف سازد، گفت: "امروز به‌جایی رسیده‌ایم که حتی در پرداخت حقوق افراد مشکل داریم." اما، چاره چیست و تکلیف مطالبات پرستاران چه می‌شود؟ فرمودند، باید نخست ساختار اداری را اصلاح کرد. اما "اصلاح ساختار اداری به‌سادگی اتفاق نمی‌افتد. زمان می‌برد." همه فهمیدند. کسی صحبت از مطالبات و تحقق آن‌ها نکرد. پرستاران باید منتظر اصلاح ساختار تا آینده‌ای نامعلوم، بمانند.

پزشکیان در این سخنرانی‌ها نقش یک آخوند شنیاد را بازی می‌کند که در یک مسجد پس از

در صفحه ۲

پیشرفت‌ها و موقعیت کنونی جنبش اعتراضی بازنشستگان



در صفحه ۳

انحلال بانک آینده نقش ویرانگر بانک‌ها در اقتصاد کشور

در روزهایی که وضعیت معیشتی توده‌ها روزانه وخیم‌تر می‌گردد و بحران اقتصادی رکود - تورمی با سرعتی بیش از همیشه تعمیق می‌یابد، انحلال بانک آینده و ادغام آن در بانک ملی، به‌ویژه به دلیل تأثیراتی که در اقتصاد کشور دارد، انعکاس گسترده‌ای در رسانه‌ها یافت. البته برخی نیز نگاهی سطحی و گذرا به علل ورشکستگی بانک آینده داشتند. سطحی از این زاویه که در بهترین حالت به مواردی همچون

در صفحه ۵

کالابرگ، آخرین پرده از بن‌بست اقتصادی

در صفحه ۱۲

سرمایه‌داری بی‌نقاب ترامپ!

عنوان سراسری این اعتراضات، «پادشاهی نه»، اشاره به سیاست‌های مستبدانه ترامپ در زمینه‌های مختلف دارد؛ سیاست‌هایی که دستاوردهای دهه‌ها مبارزه جنبش‌های اجتماعی را نشانه گرفته‌اند. این سیاست‌ها که زمینه‌ساز اعتراضات میلیونی در ایالات متحده شده‌اند، کدامند؟ ترامپ در دور دوم ریاست جمهوری خود، سیاست‌های دور اول را با شتاب بیشتری به مرحله اجرا گذاشت.

در صفحه ۷

اواسط ماه اکتبر (اواخر مهرماه) میلیون‌ها نفر در سراسر ایالات متحده آمریکا در تظاهراتی پیوسته و گسترده و با شعار «نه به شاه» به اعتراض علیه سیاست‌های ترامپ و کابینه او برخاستند. اتحادیه‌های کارگری، گروه‌ها و تشکل‌های زنان، روزنامه‌نگاران، دانشجویان، وکلا، فعالان محیط زیست و ضد جنگ از جمله فراخوان‌دهندگان این اعتراضات بودند. اعتراضاتی که به لحاظ وسعت با تظاهرات‌های ضد جنگ ویتنام مقایسه شده است.

اطلاعیه‌ی شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در محکومیت

کشتار کردفان و الفاشر؛

جنایات ارتجاع و امپریالیسم در سودان!

در صفحه ۸

اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست به مناسبت

لغو حکم قتل دولتی شریفه محمدی

در صفحه ۹

پرستاران راهی جز توسل به سلاح اعتصاب، ندارند

ذکر مصیبت برای مستمعین ناآگاه، وعده نجات را پس از مرگ، در بهشت می‌دهد. قرار بود رئیس‌جمهوری دولت دینی پاسخی به مطالبات پرستاران و بحران سیستم بهداشت و درمان بدهد، اما او نخست مرثیه‌خوانی خود را از جنگ دوازده‌روزه و ذکر مصائب آن آغاز کرد تا رسید به داستان تکراری و همیشگی دولت دینی برای سرکوب هر اعتراض و این‌که همه "این را بدانید که دشمن به دنبال برهم زدن وحدت و انسجام ماست." یعنی این‌که اعتراض و مبارزه برای تحقق مطالبات، کار دشمن خارجی است که می‌خواهد وحدت و انسجام را بر هم بزند. اما بالاخره تکلیف بحران سیستم درمان و مطالبات سرکوب‌شده پرستاران چه می‌شود؟ پاسخ می‌دهد: "ما وارث روندی هستیم که اصلاح آن زمان‌بر و دشوار است. در همه زمینه‌ها بدون آنکه به محدودیت‌های منابع توجه داشته باشیم، ساختار را گسترش و توسعه دادیم و کارهایی کردیم که نباید انجام می‌شد. امروز به‌جایی رسیده‌ایم که حتی در پرداخت حقوق افراد مشکل داریم، تا چه رسد به مطالبات آن‌ها.

کلام آخر وی نیز این بود "با تمام وجود برای رفع هرگونه مصداق بی‌عدالتی و تبعیض تلاش می‌کنم، اما تحقق این هدف نیاز به تغییرات رفتاری گسترده و عمیقی دارد که ساده و سهل‌الوصول نیست."

این است تمام پاسخ پزشک‌های پرستاران با انبوه مطالبات، در کشوری که بر طبق گزارش‌های رسمی، درآمد سال گذشته جمهوری اسلامی فقط از فروش نفت، رقمی حدود ۶۷ میلیارد دلار بود، بدون این‌که حتی یک سنت آن صرف رفاه و مطالبات کارگران، معلمان، پرستاران و بازنشستگی شود که متجاوز از ۹۰ درصد آن‌ها زیر خط فقر زندگی می‌کنند.

پرستاران سال‌هاست که برای تحقق مطالبات خود مبارزه کرده‌اند، دولت جمهوری اسلامی اما پاسخی به این مطالبات نداده است.

ساعات کار پرستاران طولانی است. دستمزد ناچیزی که به آن‌ها پرداخت می‌شود کفاف هزینه‌های زندگی روزمره آن‌ها را نمی‌دهد. میانگین حقوق ماهانه پرستاران ۱۸ تا ۲۰ میلیون تومان است. این دستمزد ناچیز، پرستاران را ناگزیر به اضافه‌کاری کرده، اما مبلغی که در ازای این اضافه‌کاری پرداخت می‌شود، آن‌قدر کم است که پرستاران ترجیح می‌دهند کار دیگری در خارج از بیمارستان پیدا کنند. مدیران بیمارستان‌ها اما پرستاران را وادار به اضافه‌کاری اجباری می‌کنند. بیمارستان‌های دولتی با کمبود ۳۰۰ هزار پرستار مواجه‌اند، رؤسا و مدیران بیمارستان‌های خودگردان، پرستاران را مجبور کرده‌اند که بار این کمبود را بر دوش بکشند، در دو و گاه سه نوبت، کار کنند و مراقبت از ده تا بیست بیمار را بر عهده بگیرند تا سود بیشتری عاید آن‌ها شود. پرستاران با تبعیض رو به هستند و درازای کاری که در یک

گروه انجام می‌دهند، مبلغ ناچیزی سهم آن‌ها می‌شود. پرستاران هیچ نقشی در تصمیم‌گیری بیمارستان‌ها ندارند. پرستاران، در نتیجه فشار کار طاقت‌فرسا، دچار خستگی مفرط و فرسودگی شدید، استرس مداوم هستند و سلامتی خود را از دست می‌دهند. دبیر کل دولتی خانه پرستار می‌گوید: "در کشورهای اروپایی به ازای هر ۱۰۰۰ نفر جمعیت، بیش از ۱۰ پرستار وجود دارد، حداقل قابل‌قبول سه پرستار است. اما در ایران این رقم تنها حدود ۱/۶ تا ۱/۷ است. به همین ترتیب، به ازای هر تخت بیمارستانی نیز باید کادر پرستاری ۲/۳ و ۱/۸ پرستار وجود داشته باشد، درحالی‌که این عدد در کشور ما حدود یک نفر است."

در نتیجه این فشارها ست که در سال ۱۴۰۳، بیش از ۲۵۰۰ پرستار از وزارت بهداشت خارج شده‌اند و در "دو سال گذشته بیش از ده هزار پرستار برای مجوز خروج از کشور اقدام کرده‌اند."

آنچه بویژه نظام درمانی کشور را در بحرانی گرفتار کرده است که نه بیمار از آن رضایت دارد و نه پرستار، خصوصی‌سازی بخش درمان و تبدیل کردن آن به یک بنگاه سود سازی است. جمهوری اسلامی با خصوصی‌سازی بخش درمان، زندگی مردم ایران و پرستاران را تباه کرده است. هدف جمهوری اسلامی از خصوصی‌سازی این بوده است که هزینه‌های درمان را از دوش خود بردارد و آن را بر دوش مردم بیندازد. اما این اقدام در همان حال پرستاران را به کارگرانی بی‌حقوق تبدیل کرده که با استثمار وحشیانه روبه‌رو هستند.

از همان روزی که بخش درمان کشور به کلی خصوصی‌سازی شد و علاوه بر ایجاد مراکز درمانی خصوصی، بیمارستان‌های دولتی نیز زیر عنوان خودگردانی تابع اصل کسب سود شدند، نه توده‌های مردم از درمان مناسب برخوردار شدند و نه پرستارانی که در این مؤسسات به‌عنوان کارگر وادار به کار شدند، آسایش داشته‌اند. فقط مدیران و روسای بیمارستان‌ها، پزشکان و شرکت‌های دلال، سودهای هنگفت از این خصوصی‌سازی به جیب زده‌اند. آنچه برای پرستار باقی ماند، ساعات طولانی کار، "نوبت‌های دوازده‌ساعته هرروزه در تعطیلات و آخر هفته و نیمه‌شب‌ها"، دستمزد ناچیز، کار شاق، اضافه‌کاری اجباری، فرسودگی و در نهایت کناره‌گیری هزاران پرستار هر سال، از چرخه خدمت و چنانچه امکانش فراهم باشد، مهاجرت به کشورهای دیگری که لااقل قدر کار ارزشمند پرستار را می‌شناسند.

بیمارستان‌های کشور را ظاهراً تحت عناوین خصوصی، هیئت امنائی، شرکتی و دولتی تقسیم‌بندی کرده‌اند. دو سال پیش معاون وزیر بهداشت اعلام کرد از ۱۰۴۴ بیمارستان کشور حدود ۷۰ درصد متعلق به وزارت بهداشت است و بقیه بیمارستان‌ها در اختیار سازمان تأمین اجتماعی، نیروهای مسلح، خیریه‌ها و بخش

خصوصی قرار دارد. حدود ۷۵ درصد پرستاران را زنان تشکیل می‌دهند. کلیه این بیمارستان‌ها مستثنا از تقسیم‌بندی فوق، به شیوه سرمایه‌داری اداره می‌شوند. بیمارستان‌هایی که ظاهراً دولتی‌اند، به شیوه خودگردانی اداره می‌شوند و عملکرد یک بیمارستان خصوصی را دارند. یعنی بر مبنای سود عمل می‌کنند. بیمارستان‌های خودگردان، باید خود را از طریق درآمد اداره کنند، تصمیم‌گیری‌های مالی و عملیاتی دارند. هزینه‌های خود را از مردم، خواه مستقیم یا از طریق بیمه‌ها تأمین می‌کنند. نیروی کار این بیمارستان‌ها نیز از طریق شرکت‌های پیمانکاری واسطه و با قراردادهای کوتاه‌مدت رنکارنگ، بدون امنیت شغلی و با حداقل دستمزد تأمین می‌شود.

در چنین نظامی، هم مراکز درمانی خصوصی و هم بیمارستان‌های خودگردان، تلاش می‌کنند با استثمار وحشیانه پرستاران، حداکثر سود را به دست آورند. دستمزد را هر طوری که خودشان می‌خواهند تعیین می‌کنند. استخدام رسمی در کار نیست. تنها تعداد محدودی پرستار در بیمارستان‌های دولتی با مجوز سازمان امور اداری و استخدامی، رسمی شده‌اند. در این سیستم، سرمایه‌دار و مدیر بیمارستان بار کمبود نیروی انسانی را بر دوش تعداد محدودی پرستار قرار می‌دهند که حقوقشان ناچیز است و سود کلانی از بابت آن به جیب می‌زنند. پرستار باید بی‌چون‌وچرا در ازای مبلغ ناچیز ساعتی ۵۰ هزار تومان، بار اضافه‌کاری اجباری را بر دوش بکشد. این سیستم باعث ایجاد تبعیض آشکار در بیمارستان‌ها شده است. گروهی از مزایای مالی چشمگیر برخوردار شده‌اند اما سهم پرستاران ناچیز مانده است. پرستاران مکرر به بی‌عدالتی، در پرداخت کارانه‌ها اعتراض کرده‌اند.

برای یک دولت دینی استبدادی که تمام موجودیتش بر نیروهای مسلح نظامی و پلیسی و دستگاه جاسوسی و سانسور و تحمیق قرار گرفته که بخش اعظم بودجه سالانه کشور را می‌بلعند، بخش درمان و مطالبات پرستاران، همانند بخش آموزش کشور، در اولویت نیست. پزشک‌های سخنرانی خود که به آن اشاره شد، همین پاسخ را به‌صراحت داد و گفت که عجلتاً برنامه‌ای برای بحران نظام درمان و تحقق مطالبات پرستاران ندارد. حال بر عهده خود پرستاران است که بازور مبارزه، رژیم را وادار به پذیرش مطالبات خود کنند. گرچه تا روزی که جمهوری اسلامی بر ایران حاکم است، پرستاران از شرایط فاجعه‌باری که جمهوری اسلامی بر آن‌ها تحمیل کرده نجات نخواهند یافت، اما برای تحقق مطالبات فوری خود، سلاح قدرتمند اعتصاب را در اختیار دارند که چنانچه به آن متوسل شوند، همین پزشک‌هایی که امروز با قلدری، تحقق مطالبات پرستاران را به آینده‌ای نامعلوم موکل می‌کند، وادار خواهد کرد به دست و پای پرستاران بیفتد. راه دیگری جز توسل به اعتصاب در برابر پرستاران قرار ندارد. سلاح قدرتمند اعتصاب را به‌کارگیرید.



پیشرفت‌ها و موقعیت کنونی جنبش اعتراضی بازنشستگان



ملی. جریان اعتراض و مبارزه بازنشستگان همچنان ادامه دارد و رو به گسترش است که به چند نمونه دیگر اشاره می‌شود.

روز دوشنبه ۵ مهر صدها تن از بازنشستگان بانک ملی در برابر ساختمان مرکزی این بانک در تهران تجمع اعتراضی برپا کردند. تجمع کنندگان علاوه بر شعار "نترسید، نترسید، ما همه با هم هستیم" شعار "آینده را رهاکن، فکری به حال ما کن" سر دادند که در اعتراض به تقبل تعهدات بانک ورشکسته آینده از سوی بانک ملی مطرح شد.

بازنشستگان صدا و سیما روز دوشنبه ۲۸ مهر روبروی ساختمان صدا و سیما در تهران در اعتراض به دریافتی‌های زیرخط فقر تجمع کردند. بازنشستگان فرهنگی، مخابرات و تأمین اجتماعی نیز به‌طور منظم تجمعات اعتراضی هفتگی درمقیاس چند شهر و استان برپا نموده‌اند. این تجمعات در برخی استان‌ها مانند کرمانشاه، خوزستان، گیلان و کردستان از انسجام بهتر و بیشتری برخوردار بوده و بخشاً با شعارهای ابتکاری جدیدی نیز همراه بوده‌اند. "همبستگی، اتحاد، چاره ظلم و بیداد"، "پرستار سلامت، حمایت می‌کنیم" (درحمایت از پرستاران)، "درمان رایگان حق مسلم ماست"، "لشگری، کشوری، تأمین اجتماعی، اتحاد، اتحاد!" از نمونه این شعارهاست. در کرمانشاه تجمعات بازنشستگان تأمین اجتماعی گاه به‌طور مشترک با شاغلان و بازنشستگان بهداشت و درمان برپا می‌شود. در اهواز گاه در یک روز سه گروه مختلف همزمان تجمع برپا می‌کنند. برای نمونه ۲۸ مهر بازنشستگان صنعت نفت، مخابرات و پرستاران تجمع اعتراضی برپا کردند. در پاره‌ای موارد، گروه‌هایی از شاغلان نیز در تجمع بازنشستگان شرکت می‌کنند و برعکس. برای نمونه ۲۹ مهر فرهنگیان شاغل و بازنشسته در یزد، متحداً تجمع اعتراضی برپا کردند. صنعت نفت در برپایی تجمعات مشترک شاغلان و بازنشستگان پیشتاز است و تا کنون ده‌ها تجمع مشترک بویژه در شهرهای خوزستان برپا شده است. شعار "شاغل و بازنشسته، اتحاد، اتحاد!" از شعارهای مهم تجمع سراسری اخیر بازنشستگان نفت بود و از شعارهای برجسته‌ی این دوره مبارزات بازنشستگان است. مخابراتی‌ها که در تمام تجمعات خود شعار "شرکت پردرآمد، چه برسر تو آمد؟" را سر داده‌اند، اخیراً این شعار را با شعار دیگری تکمیل نموده‌اند: "مخابراتو بردن، بدست گرگ سپردن"

بازنشستگان فولاد و معدن که مدت هاست در شهرها و استان‌های مختلف از جمله اصفهان، خوزستان (اهواز)، تهران، مازندران و برخی مناطق دیگر تجمعات اعتراضی منظم هفتگی برپا می‌کنند، برطبق فراخوان قبلی روز یکشنبه ۴ آبان راهی تهران شدند و تجمع واحد و هزار نفره‌ای مقابل مجلس برپا کردند. بازنشستگان با حمل پلاکاردها و در دست داشتن کاغذ نوشته‌ها و سردادن شعارهایی درمورد همسان‌سازی، به مخالفت با ادغام صندوق بازنشستگی فولاد و معدن در صندوق بازنشستگی کشوری پرداختند. نیروهای سرکوب مصمم بودند از تجمع جلوگیری کنند و مانع تردد بازنشستگان شوند اما در آغاز موفق به این کار نشدند. سپس نیروی بیشتری برای سرکوب به محل اعزام شد. نیروهای انتظامی به اعتراض کنندگان وحشیانه یورش بردند و شماری را مورد ضرب و شتم قرار دادند. مزدوران اطلاعاتی موسوم به لباس شخصی نیز که حضور چشمگیری داشتند، برای ارباب تجمع کنندگان مرتب عکس و فیلم می‌گرفتند. گرچه تعدادی از نمایندگان مجلس با حضور در میان بازنشستگان وعده‌های به بازنشستگان دادند، اما در این تجمع تعدادی از معترضان و شعار دهندگان بازداشت شدند.

بازنشستگان صنعت نفت نیز روز ۲۷ مهر یک تجمع بزرگ و پرشور مقابل وزارت نفت برپا کردند. این بازنشستگان نیز همزمان با برپا شدن تصمیم دولت مبنی بر چنگ اندازی بر صندوق بازنشستگان کارکنان صنعت نفت، چند سالی است وارد میدان مبارزه علنی و گسترده شده‌اند. بازنشستگان صنعت نفت افزون بر اینکه بارها و بارها در سطح شهر اهواز و استان خوزستان تجمعات اعتراضی برپا نموده‌اند، چند اعتراض و تجمع سراسری را نیز سازمان داده‌اند و در فاصله کمتر از ۹ ماه (از ۲۷ بهمن ۱۴۰۳ تا ۲۷ مهر ۱۴۰۴) در سه نوبت در تهران، دست به تجمع و راه پیمایی زده‌اند. صدها تن از بازنشستگان صنعت نفت از شهرها و مناطق مختلف راهی تهران شده و در تاریخ ۲۷ بهمن ۱۴۰۳، ۲۷ فروردین ۱۴۰۴ و ۲۷ مهرماه سال جاری مقابل وزارت نفت تجمعات اعتراضی پرشور برپا نموده‌اند. در تجمع سراسری ۲۷ مهر که با فراخوان تشکل سراسری بازنشستگان صنعت نفت ("کارگروه اتحاد سراسری بازنشستگان صنعت نفت") برگزار شد، بازنشستگان ضمن اعتراض به سیاست و اقدامات دولت در زمینه دست اندازی بر صندوق بازنشستگان کارکنان صنعت نفت و اموال و دارایی‌های آن، "همه بازنشستگان سراسر کشور" را به اتحاد و مبارزه دعوت نمودند.

مبارزه و تجمعات اعتراضی بازنشستگان، به موارد فوق محدود نمی‌شود. روزهای مختلف هفته شاهد اعتراض و مبارزه این یا آن گروه از بازنشستگان است. یک روز بازنشستگان تأمین اجتماعی و فولاد و معدن، روز دیگر بازنشستگان فرهنگی و مخابرات و روز بعد بازنشستگان صنعت نفت و صدا و سیما و بانک

میلیون‌ها بازنشسته در سراسر کشور که در زمره فقیرترین اقشار جامعه هستند، در وخیم‌ترین شرایط اقتصادی و معیشتی بسر می‌برند. زحمتکشانی که بهترین سال‌های عمر خود را به کار مشغول بوده و از ناچیز بودن مزد و حقوق و معضلات معیشتی و اقتصادی در رنج بوده‌اند، در دوران بازنشستگی نیز از این معضلات و رنج‌ها رها نمی‌شوند. آنانکه در دوران بازنشستگی دست کم باید از یک آرامش نسبی برخوردار شوند و دغدغه نان و معیشت نداشته باشند، از این معضلات و تنگناها رها نمی‌شوند و برای ادامه زندگی باید با نظم حاکم درگیر شوند. سال هاست که این قشر پر شمار و آسیب‌پذیر، برای تغییر شرایط و رسیدن به خواست‌های خود، مبارزات و اعتراضات خیابانی مستمری را سازمان داده و با حضور در "کف خیابان" حق و حقوق خود را مطالبه کرده‌اند. این مبارزات غیر از یک دوره چند ماهه در سال ۱۴۰۱ و داغ بودن جنبش انقلابی "زن، زندگی، آزادی" و یک دوره کوتاه در ارتباط با جنگ ۱۲ روزه، هر هفته و همراه پیگیرانه ادامه یافته است.

اعتراضات خیابانی بازنشستگان که در آغاز عمدتاً به بازنشستگان تأمین اجتماعی، بازنشستگان فرهنگی و بازنشستگان مخابرات محدود می‌شد، در طول این سال‌ها به بخش‌های دیگری نیز تسری یافته و گروه‌های بزرگی را نیز به درون این مبارزات کشانده است. در حال حاضر بازنشستگان صنعت نفت، بازنشستگان فولاد و معدن نیز به ستون‌های اصلی این مبارزات تبدیل شده‌اند. افزون بر این بازنشستگان بانک‌ها، صداوسیما، بازنشستگان بهداشت و درمان و برخی بخش‌های دیگر نیز به این اعتراضات پیوسته‌اند. جنبش اعتراضی بازنشستگان به رغم تمام موانع، فشارها، تهدیدها و به رغم بازداشت و حبس برخی از فعالان آن، به مبارزه ادامه داده است. این مبارزات در همان حال فرایندهای مثبت و پیش‌رونده‌ای را طی نموده و از جهات گوناگون گام‌هایی نیز به جلو برداشته است.

یکی از ویژگی‌های مهم اعتراضات روتین و منظم بازنشستگان، سوای استمرار و تعمیم و گسترش دامنه شمول آن، سازمان‌دهی و برپایی اعتراضات فرامحلی و سراسری‌ست. اگر تا چندسال پیش بازنشستگان تأمین اجتماعی، فرهنگی و مخابرات در روزهای معین هر هفته تجمعات همزمانی را در شهرهای مختلف کشور برگزار می‌کردند، که این کماکان ادامه دارد و گاه تجمعات واحد و هماهنگ شده‌ای را در تهران برپا می‌کردند، که این نیز کماکان ادامه دارد، اکنون با تجمعات سراسری بازنشستگان دیگری نیز روبرو هستیم که از شهرهای مختلف راهی تهران می‌شوند و در یک روز و ساعت معین، تجمع بزرگ و واحدی را برپا می‌کنند.

مهم‌ترین تجمعات سراسری از این نمونه، تجمعات اعتراضی بازنشستگان فولاد و معدن و تجمعات اعتراضی بازنشستگان صنعت نفت است.

پیشرفت‌ها و موقعیت کنونی جنبش اعتراضی بازنشستگان



شود. بنابراین مطلقاً ضروری است که با کارخانه‌ها و اعتصابات کارگری پیوند و ارتباط برقرار کنیم تا خیابان، از پشتوانه قدرت‌مندی به محکمی کارخانه برخورددار شود.

ارتجاع حاکم برای مرعوب ساختن بازنشستگان و بازگرداندن آنان از خیابان به خانه، به اعمال سرکوب در اشکال گوناگون علیه این گروه زحمتکش متوسل شده و حتی از حربه بازداشت و زندان نیز استفاده نموده‌است. اسماعیل گرامی کارگر بازنشسته تأمین اجتماعی و از فعالان جنبش اعتراضی بازنشستگان، چندین بار بازداشت و زندانی و به حبس محکوم شده‌است. روز شنبه ۱۹ مهر نیز "مجهزمان کامروا" بازنشسته تأمین اجتماعی در اهواز و از چهره‌های ثابت و شناخته شده تجمعات اعتراضی این شهر، توسط اطلاعات سپاه بازداشت شد. جمعه ۲۵ مهر نیز نیروهای سرکوب بعد از یورش وحشیانه به محل مسکونی "جهانگیر رستمی" معلم بازنشسته در شهرستان هرسین، باضرب و شتم و اهانت به وی، این بازنشسته را دستگیر و به اطلاعات کرمانشاه و سپس زندان اوین منتقل کردند.

این‌ها فقط نمونه‌هایی از اقدامات سرکوب‌گرانه ارتجاع حاکم علیه بازنشستگان است اما دامنه ارباب و سرکوب، بسی فراتر از این است. این اقدامات اما نمی‌تواند جریان مبارزه در صفوف بازنشستگان را تعطیل و خیابان را از حضور آنان خالی کند. این گروه پرشمار زحمتکشان به این درجه از تجربه، شناخت و آگاهی دست یافته است که بدانند جز از طریق مبارزه متشکل و رو در رو با نظم حاکم نمی‌تواند به خواست‌های خود برسد. چنین است که وارد خیابان شده و فریاد می‌زند: "فقط کف خیابون، بدست میاد حق‌مون!"

نفت، بازنشستگان فولاد و معدن، بازنشستگان تأمین اجتماعی، بازنشستگان فرهنگی و بازنشستگان مخابرات را سازمان می‌دهند نیز بیان‌گر همین واقعیت است. این مبارزات اما جدا از هم‌اند و اتحاد و پیوند و هماهنگی در میان بخش‌های مختلف وجود ندارد و یا در بهترین حالت بسیار بسیار ضعیف است. برقراری ارتباط و هماهنگی میان تشکلهای موجود در این بخش‌ها، می‌تواند سطح و حجم اجتماعات اعتراضی و مبارزه بازنشستگان را از این که هست فراتر برده و چندین گام به جلوسوق دهد. اتحاد در صفوف بازنشستگان، قطعاً تأثیرات مثبتی نیز بر ارتقای کیفی مبارزات خواهد گذاشت.

نکته بعدی، اتحاد و مبارزه مشترک شاغلان و بازنشستگان است که هنوز در مراحل بسیار ابتدایی است. شاغلان می‌توانند بر حمایت‌های خود از بازنشستگان بیفزایند. اگر به هر دلیل نمی‌توانند در تجمعات بازنشستگان حضور فیزیکی داشته باشند، طبیعتاً می‌توانند اشکال دیگری را برای حمایت از رفقای خود جستجو و اجرا کنند. نباید فراموش کرد که بازنشستگان نیز روز شاغل بوده‌اند و شاغلان کنونی نیز بی‌شک روزی بازنشست می‌شوند. بدین اعتبار، سرنوشت بازنشستگان، سرنوشت شاغلان نیز هست و هر بهبودی که امروز به فرض در وضعیت بازنشستگان حاصل شود، فردا مشمول شاغلانی که به صف بازنشستگان می‌پیوندند نیز خواهد شد. برعکس، تیره روزی امروز بازنشستگان نیز، معنایش چیز دیگری جز سیه روزی فردای شاغلان نیست.

صرف نظر از ضرورت تلاش برای به صحنه آوردن کمیت بیشتری از بازنشستگان که در جای خود بسیار مهم است، اتحاد شاغلان و بازنشستگان از جنبه دیگری نیز مهم و حیاتی است. این واقعیت غیر قابل انکار است که بازنشستگان چند سالیست خیابان را به تصرف خود درآورده‌اند. این پدیده، ثمره‌ی استمرار مبارزات بازنشستگان و فی‌نفسه نکته بسیار مثبت و مهمی است. اما هر بازنشسته آگاهی این موضوع را نیز می‌داند که با خیابان به تنهایی و بی‌آنکه پیوندی با کارخانه و اعتصابات کارگری داشته باشد، مبارزات ما نمی‌تواند قرین موفقیت

و شعارهای دیگری در رابطه با مالکین مخابرات یعنی سپاه و "ستاد اجرایی فرمان امام". "ستاد اجرایی حق ماها رو خورده"، "بنیاد تعاون حق ماها رو خورده". بازنشستگان تأمین اجتماعی نیز مینکر شعارهای جدیدی بوده‌اند و اخیراً شعارهایی مانند: "نان گران، دارو گران، درحسرت یک لقمه نان"، "بانک رفاه مال ماست، حاصل دسترنج ماست" در تجمعات خویش سرداده‌اند. در تجمع ۲۸ مهر علاوه بر "صندوق پر درآمد، چه برسر تو آمد؟" شعار "استوار و همپیمان، ایستاده‌ایم تا پایان" سردادند. قابل ذکر است که بسیاری از تجمعات بازنشستگان، با راه پیمایی و حمل پلاکارد و بنرهای بزرگ و سخنرانی‌های رادیکال همراه بوده است. این تجمعات در مواردی با پیوستن شماری از دیگر افراد زحمتکش جامعه همراه بوده و در مواردی با بوق زدن ماشین‌ها مورد حمایت قرار گرفته‌اند. شعار قدیمی "فقط کف خیابون، بدست میاد حق‌مون" که از کف خیابان و از درون مبارزات بازنشستگان برخاست و همچنان بر پرچم مبارزات بازنشستگان نقش بسته است، از جایگاه ویژه و برجسته‌ای در میان تمام شعارها و تمام بازنشستگان برخوردار شده است. نکته قابل ذکر دیگر اینکه پیگیری مبارزه و استمرار تجمعات اعتراضی بازنشستگان، شمار بیشتری از این زحمتکشان را به درون مبارزه کشانده و قدرت این مبارزه را تقویت نموده است.

از دیگر ویژگی‌ها و نکات بسیار مهم و برجسته این دوره‌ی مبارزات و تجمعات اعتراضی بازنشستگان، پرنرنگ‌تر شدن شعارها و خواست‌های سیاسی و طرح مستقیم و بی‌واسطه چنین شعارها و خواست‌هاییست. خوزستان، کردستان، کرمانشاه و گیلان پرچمدار چنین شعارها و خواست‌هایی بوده‌اند. "کارگر زندانی آزاد باید گردد"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "شریفه مجدی آزاد باید گردد"، "معلم زندانی آزاد باید گردد"، "از خوزستان تا گیلان، مرگ بر مدیران"، "ایران پر درآمد، چه برسر تو آمد؟"، "نه تهدید، نه زندان، نه اعدام، نیست جلودارمان" و همچنین شعارهایی در مخالفت با مجازات اعدام "اعدام هر یک نفر، نقض حقوق بشر"، "نه به اعدام، نه به اعدام، نه! نه! نه!"

این شعارها و خواست‌ها نشان دهنده رشد و ارتقای آگاهی سیاسی در میان بازنشستگان است. مبارزات بازنشستگان نه فقط به لحاظ کمی و نیز از نظر تشکل و سازمانیابی، با پیشرفت‌های محسوسی همراه بوده است، بلکه به لحاظ سیاسی نیز آشکارا گام‌هایی به جلو برداشته است.

با وجود این، جنبش اعتراضی بازنشستگان هنوز از کمبودهای مهمی در رنج است. بازنشستگان بخش‌های مختلف هنوز پیوند با اتحاد محکمی میان خود برقرار نساخته‌اند. پوشیده نیست که مبارزات مستمر و سراسری بازنشستگان، دلیل آشکاری بر رشد تشکل یابی در صفوف این زحمتکشان است. تشکلهای هماهنگ کننده و "کارگروه"‌های مختلفی که در میان بازنشستگان ایجاد شده و اعتراضات شهری، استانی و فرامحلی و سراسری بازنشستگان در صنعت



انحلال بانک آینده نقش ویرانگر بانک‌ها در اقتصاد کشور

عدم نظارت کافی بر بانک‌ها، مدیریت نالایق و گاه فساد آن هم در محدودی اشخاص خاص پرداختند. آن‌ها آگاهانه به ریشه‌ی اصلی بروز این وقایع یعنی مناسبات سرمایه‌داری حاکم، ویژگی‌های آن و نقش دولت دینی فاسد و دیکتاتور نپرداختند و اتفاقاً سعی کردند تا نظم موجود از این اتهامات مبرا و مقصّر "افراد" فاسد و فرصت‌طلب" معرفی گردند. اما ماجرا بسیار عمیق‌تر از این سطحی‌نگری‌های البته آگاهانه‌ی رسانه‌های وابسته به نظم حاکم است.

روزنامه جمهوری اسلامی که به جناح موسوم به اصلاح‌طلب حکومت گرایش دارد، در یادداشتی با عنوان "بانک آینده معلول است، علت را معالجه کنید"، نوشت: "وقتی یک بانک ۷۱۷ تریلیون تومان بدهی به سایر بانک‌ها دارد، ۳۰۰ تریلیون تومان اضافه برداشت از بانک مرکزی دارد، ۱۰۰ تریلیون تومان زیان فقط در ۹ ماهه اول سال ۱۴۰۳ ثبت کرده، به زیان انباشته ۵۰۰ تریلیون تومانی معادل ۳۱۵ برابر سرمایه اولیه خود رسیده، جمع اضافه برداشت و بدهی این بانک به سایر بانک‌ها یک کوادریلیون تومان (یک میلیون میلیارد تومان یا یک ممت) شده... چطور می‌توان پذیرفت که بانک مرکزی و مراکز نظارتی اقتصاد کشور از این همه شاهکار بی‌خبر بودند و حالا متوجه شده‌اند که باید آن را منحل کنند؟... پشتوانه این بانک‌ها و این افراد، نهادهای قدرت هستند که به آنها منابع کلانی در قالب وام داده می‌شود".

مقاله در نهایت این‌گونه پایان می‌یابد: "چاره اینست که در این روش مدیریت خنثی تجدید نظر شود و مدیریت هوشمند، قاطع و فعال جایگزین آن گردد. بانک آینده معلول است، علت را معالجه کنید". بنابراین چاره کار از نظر این روزنامه و نویسندگی آن تغییر مدیریت است و مدیریت "خنثی" علت‌العلل ماجرا. در واقع روزنامه برخلاف تئور آن، به علت نمی‌پردازد و راهکار آن تنها می‌تواند موجب خنده شود. چرا که علت، ریشه در نظم موجود دارد و راه حل تغییر انقلابی نظم موجود است، در حالی که این روزنامه و مقاله نویس آن به دنبال نجات نظم موجود و تغییر مدیران تنها برای رسیدن به سهم خود و جناح متبوعش از غارت سفره مردم هستند.

در پی انحلال و در واقع ادغام بانک آینده در بانک ملی که خود یکی از بانک‌های زیان‌ده براساس آمارهای رسمی است، معاون نظارت بانک مرکزی از ناترازی در ۵ بانک دیگر، بانک‌های سرمایه، دی، سپه، ایران زمین و موسسه ملل خبر داد.

ایران زمین ۵۳ هزار میلیارد تومان، بانک سرمایه ۶۷ هزار میلیارد تومان، دی ۲۸ هزار میلیارد تومان و موسسه اعتباری ملل ۴۳ هزار میلیارد تومان زیان انباشته دارند. همه‌ی این بانک‌ها همچنین از بانک مرکزی اضافه برداشت دارند. برای نمونه اضافه برداشت بانک دی تنها از بانک مرکزی بیش از ۱۸ هزار میلیارد تومان است.

یکی از دلایل ناترازی بانک سپه که تنها بانک دولتی در میان ۵ بانک فوق‌الذکر است، ادغام بانک‌های وابسته به نهادهای نظامی با انبوهی از زیان انباشته در بانک سپه بود، همان‌طور که در مورد ادغام بانک آینده در بانک ملی نیز همین خواهد بود.

بانک‌های انصار (بنیاد تعاون سپاه پاسداران)، قوامین (نیروی انتظامی)، حکمت ایرانیان (ارتش)، مهر اقتصاد (بسیج مستضعفین) و موسسه اعتباری کوثر (وزارت دفاع) بانک‌هایی بودند که به دلیل ضرر و بدهی انباشته در دوران ریاست حسن روحانی بر کابینه در بانک سپه ادغام شدند. ادغام این بانک‌ها در واقع یکی از هدایای حسن روحانی به نیروهای سرکوب رژیم بود. پس از این ادغام زیان انباشته بانک سپه (سال ۱۴۰۰) به ۵۳ هزار میلیارد تومان رسید. نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت این است که بسیاری از اموالی که به عنوان دارایی‌های بانک‌ها در ترازنامه‌های مالی محاسبه می‌گردد به‌طور واقعی موجود نیستند. مانند وام‌های کلانی که بازگشت آن‌ها معلوم نیست، اما در ترازنامه‌ها به‌عنوان دارایی بانک محسوب می‌شوند. به عبارت روشن‌تر میزان زیان انباشته بانک‌ها عموماً بیش از ارقام رسمی است. اگر هم بخواهیم براساس مقررات نظام بانکی جهانی (Basel Accords) که بر کیفیت سرمایه و نقدینگی تاکید دارد، به بانک‌های ایران نگاه کنیم، مشکل بتوان بانکی را پیدا کرد که چنین شرایطی را داشته باشد.

هم اکنون ۱۲ بانک خصوصی و ۸ بانک دولتی در ایران فعال هستند که به غیر از ۶ بانک مانند ملت، تجارت و پاسارگاد که در آمارهای رسمی سودده محسوب می‌شوند، بقیه حتی در آمارهای رسمی وضعیت نامطلوبی دارند. برای نمونه بانک صادرات یکی از بانک‌هاییست که زیان انباشته دارد اما ادعا شده در سال ۱۴۰۳ به سوددهی رسیده، هر چند که زیان‌های انباشته جبران نشده‌اند. در میان بانک‌های دولتی نیز براساس آمارهای رسمی تنها بانک رفاه سودده است و زیان انباشته بانک ملی قبل از ادغام بانک آینده بیش از ۷۵ هزار میلیارد تومان بود.

بانک‌های خصوصی، زمینه‌های تاریخی و علل آن

بانک مرکزی در اسفند ۷۷ موافقت خود را با تأسیس بانک‌های خصوصی اعلام کرد و به‌ویژه در نیمه دوم دهه‌ی ۸۰ بر تعداد بانک‌ها و مؤسسات مالی به‌سرعت افزوده شد. اگرچه در خردادماه سال ۵۸ با مصوبه‌ی "شورای انقلاب" تمام بانک‌ها ملی اعلام شدند و بانک‌های جدیدی مانند بانک تجارت از ادغام بانک ایران و هلند، بانک ایران و ژاپن، بانک بازرگانی و چند بانک خصوصی تشکیل شدند، اما حتی پیش از سرنگونی نظام سلطنتی صندوق‌های قرض‌الحسنه اولین شکل و در واقع نطفه‌های این

بانک‌ها تحت عنوان مجعول "بانکداری اسلامی" را شکل داده بودند که یکی از معروف‌ترین آن‌ها "صندوق قرض‌الحسنه توحید" بود. بعد از برپایی حکومت اسلامی، صندوق‌های قرض‌الحسنه نیز با سرعت رشد کردند، بر تعداد آن‌ها افزوده شد و کارکرد آن‌ها نیز از صندوق‌های اولیه تغییر و در واقع به نوعی بانک غیررسمی تبدیل شدند. تعداد این صندوق‌ها که پیش از جمهوری اسلامی حدود ۲۰۰ صندوق برآورد می‌شود تا سال ۵۹ به ۸۰۰ صندوق و تا زمان اعلام موافقت بانک مرکزی در اسفند ۷۷ برای تأسیس بانک خصوصی به حدود ۵۰۰۰ صندوق رسیده بود.

اولین بحران‌ها نیز از دل همین صندوق‌ها و تعاونی‌های اعتباری بیرون زد. شایان ذکر است که حتی در دوره سلطنت پهلوی نیز تعدادی از همین صندوق‌های قرض‌الحسنه تحت عنوان ورشکستگی، پول سپرده‌گذاران را بالا کشیده بودند. با برقراری حکومت اسلامی و توسعه‌ی این صندوق‌ها و نیز تعاونی‌های اعتباری "ورشکستگی" و در واقع بالا کشیدن پول سپرده‌گذاران به یک معضل و بحران بزرگ تبدیل شد. یکی از اولین نمونه‌های بزرگ دو صندوق قرض‌الحسنه "مجدرسول‌الله" و "کریم آل‌طه" در اصفهان بودند که در سال‌های ۸۰ و ۸۱ سپرده‌های حدود ۲۴۰ هزار سپرده‌گذار را بالا کشیدند و پرداخت پول سپرده‌گذاران سال‌ها طول کشید.

یکی دیگر از نمونه‌های برجسته ماجرای "ورشکستگی" موسسه اعتباری "ثامن‌الحجج" است. تا سال‌ها مجوز صندوق‌ها و تعاونی‌های اعتباری از سوی وزارت تعاون و نیروی انتظامی صادر می‌شد. سال ۸۶ با تصویب قانون پولی و بانکی کشور، مقرر گردید تمام مؤسسات مالی و اعتباری تنها با تأیید صلاحیت بانک مرکزی اجازه فعالیت خواهند داشت. "موسسه اعتباری ثامن‌الحجج" نیز سال ۷۶ ابتدا با مجوز وزارت تعاون آغاز به کار کرد. در آذر سال ۹۴ (اعلام انحلال موسسه از سوی بانک مرکزی)، این مؤسسه بیش از ۵۵۰ شعبه در سراسر ایران داشت و حدود ۱۲ هزار میلیارد تومان سپرده جذب کرده بود.

همه‌ی این مؤسسات، از "ثامن‌الحجج" تا بانک آینده که "ورشکست" شدند، عملکرد مشابهی داشتند. اول این‌که از منابع بانک یعنی سپرده‌ها و حتی بسیار فراتر از سپرده‌ها برای سرمایه‌گذاری شخصی در املاک و غیره بهره‌برداری کردند. دوم برای جذب سپرده بهره‌های بسیار بالا به سپرده‌گذاران می‌دادند، حتی در مواردی بیش از ۴۰ درصد به سپرده‌گذاران بهره پرداخت می‌شد. سوم این‌که به نهادهای قدرت مستقیم متصل بودند. سیف رئیس کل بانک مرکزی در کابینه حسن روحانی در روزهای گذشته در گفتگویی با "خبرآنلاین" گفت: "میرعلی مدیر موسسه ثامن‌الحجج، یک اسلحه به کمرش بسته بود؛ ۹۰ نماینده علیه من و در حمایت از میرعلی، نامه امضا کردند. زمان بانک مرکزی، بارها به مجلس احضار می‌شدم که عامل اصلی‌اش همین نمایندگان حامی میرعلی بودند که می‌خواستند فشارمان روی میرعلی را کم کنیم". ناگفته نماند که میرعلی پیش از تأسیس موسسه اعتباری

انحلال بانک آینده نقش ویرانگر بانک‌ها در اقتصاد کشور

ثامن‌الحجج در دادگاه ویژه روحانیت مشهد مشغول به کار بود.

تعاونی اعتباری میزان که با مجوز وزارت تعاون و ابتدا با عنوان تعاونی اعتبار کارکنان قوه قضائیه خراسان شروع به کار کرد و سرمایه‌گذار اولیه پروژه پدیده شاندیز بود یک نمونه دیگر است که هم تعاونی اعتباری میزان ورشکست شد و هم شرکت "پدیده شاندیز" با فروش سهام به ۱۳۰ هزار نفر (با بهره‌گیری از رانت قدرت و حتی بدون مجوز سازمان بورس و بانک مرکزی) مبلغ بالایی جذب کرد، اما "ورشکست" شد و سهامداران به روز سیاه نشستند و پول‌شان دود شد و به هوا رفت. افضل توس (وابسته به تعاونی کارکنان نیروی انتظامی)، فرشتگان، ثامن، وحدت و ده‌ها نمونه دیگر همگی وضعیت مشابهی داشتند که اعتراضات گسترده‌ی سپرده‌گذاران پس از اعلام ورشکستگی را بدنبال داشتند.

این‌ها تنها نمونه‌هایی از فساد ساختاری و رانت قدرت در جمهوری اسلامی است که نشان می‌دهند، بروز فسادهایی مانند بانک آینده نه مربوط به امروز است و نه ریشه در مدیریت این و آن دارد. بلکه ریشه در ساختار نظم موجود (سرمایه‌داری) و حکومت اسلامی دارد که سرتاپای آن در فساد و رانت‌خواری غرق است.

بانک آینده

بانک آینده سال ۱۳۹۱ از ادغام بانک تات به مدیرعاملی علی انصاری به عنوان سهامدار اصلی، با "موسسه مالی و اعتباری آتی" و "موسسه مالی و اعتباری صالحین" تشکیل شد. براساس گزارش رسانه‌ها بیش از ۹۰ درصد تسهیلات بانک به سهامداران اصلی و یا افراد مرتبط با آن‌ها پرداخت شده است. درآمد سالانه بانک ۶ هزار میلیارد تومان و هزینه‌های سالانه آن ۷۶ هزار میلیارد تومان توسط رسانه‌ها گزارش شده است. یعنی سالانه ۷۰ هزار میلیارد تومان ضرر خالص. بانک آینده اغلب حدود ۶ درصد بیشتر از بانک‌های دولتی بهره به سپرده‌گذاران پرداخت می‌کرد و در مقطعی نرخ بهره در این بانک برای سپرده‌گذاران به ۳۲ درصد رسید. ایران‌مال، مشهدمال، فرمانیه‌مال و هتل روتانا از جمله پروژه‌های بزرگی هستند که علی انصاری با استفاده از منابع واقعی و غیرواقعی بانک آن‌ها را استارت زد.

علی انصاری همچون دیگرانی که در بالا شرح‌شان رفت، از افراد وابسته به نهادهای قدرت است که حتی به دلیل حمایت‌های مالی از سپاه پاسداران در روزهای اخیر توسط دولت انگلیس تحریم شد و دارایی‌های کلان وی در لندن مسدود گردیدند. وابستگی به حلقه بالایی قدرت بود که باعث گردید با وجود این‌که حداقل از سال ۹۸ مشکلات بانک عیان شده بود، هفت سال طول بکشد تا بانک آینده در بانک ملی ادغام شود.

وی با پول‌هایی که به واسطه‌ی بانک آینده به

جیب زد، با پاسپورت قبرسی خود "شرکت سرمایه‌گذاری بیرچ" را در جزیره "من" جزیره‌ای خودمختار در ۴۰۰ کیلومتری لندن ثبت کرد و هم اکنون این شرکت صاحب املاک متعددی در بریتانیا است. از جمله این املاک ۱۲ ملک در خیابان Bishops Avenue در شمال لندن است که به خیابان "صف میلیاردرها" شهرت دارد. ارزش خانه‌های ویلاهای و یا آپارتمان‌های شیک این منطقه بین ۶ تا ۲۸ میلیون پوند هستند. با یک حساب سرانگشتی می‌توان تخمین زد که حداقل دارایی وی در خیابان فوق در شمال لندن ۱۰۰ میلیون پوند است که می‌تواند به حدود ۳۰۰ میلیون پوند هم برسد. جدا از آن‌که وی دارایی‌های دیگری در کشورهای دیگر از جمله دوبی دارد.

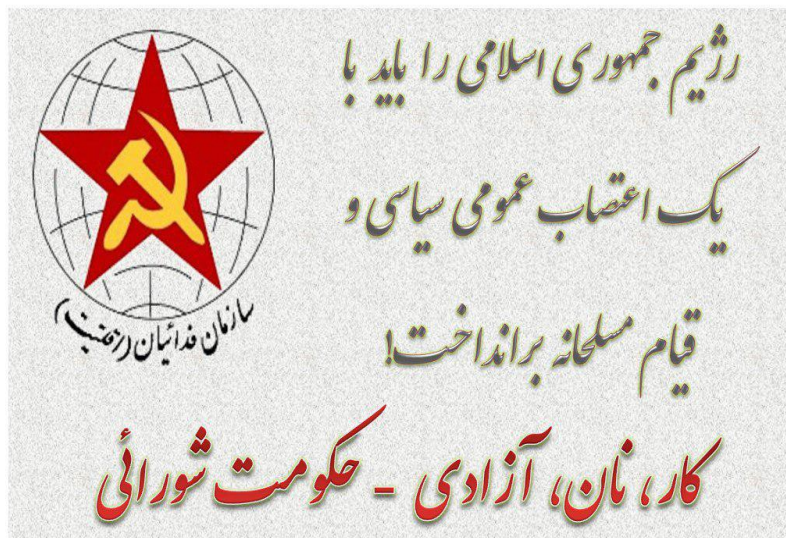
ملی کردن بانک‌ها و دغام آن‌ها در بانکی واحد

ادغام بانک آینده در بانک ملی معنایی جز انتقال بدهی یک بانک خصوصی به یک بانک دولتی و در نتیجه افزایش بحران مالی جمهوری اسلامی ندارد که به‌گفته‌ی نایب رئیس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس اسلامی کسری بودجه امسال آن به ۱۸۰۰ تریلیون تومان خواهد رسید و ۶۰ درصد از درآمدهای پیش‌بینی شده در بودجه قابل تحقق نخواهند بود. کسری بودجه و دیگر بحران‌های مالی دولت بدون تردید تأثیر منفی خود را در تعمیق هر چه بیشتر بحران اقتصادی به‌ویژه افزایش نرخ تورم خواهند گذاشت.

در این میان مهم‌ترین نکته اما این است که ورشکستگی بانک‌ها و تحمیل هزینه‌های آن بر دوش مردم نتیجه‌ی نظم سرمایه‌داری حاکم، رانت نفتی و فساد ساختاری است. فساد که در کشورهایی با حکومت‌های استبدادی فاشیستی از نوع ایران سرتاپای نظم موجود را فرا می‌گیرد.

فلسفه‌ی وجودی پیدایش بانک‌ها در ابتدا تسهیل گردش پول بود. برای مثال سرمایه‌داری که مواد اولیه وارد می‌کرد تا کالا به مرحله تولید برسد و تولید به فروش برود ممکن بود به پول نیاز پیدا کند تا جریان تولید متوقف نگردد. بانک‌ها این وظیفه را برعهده داشتند، اما در ادامه بانک‌ها از این محدوده فراتر رفته و در رشته‌های گوناگون دست به سرمایه‌گذاری زدند. در ایران این موضوع به افراطی‌ترین روش و فسادآمیزترین شکل آن پیش رفت. کسانی که در حلقه قدرت قرار داشتند با ایجاد بانک، منابع مالی عظیمی را برای سرمایه‌گذاری‌های خود ایجاد کردند. در واقع بانک‌ها قَلک صاحبان آن‌ها شد که هر وقت و هر قدر که می‌خواستند از آن برداشت می‌کردند و اگر هم چیزی در قَلک نبود، با انتشار شبه پول (مانند چک پول تا سال ۸۸) و یا دست کردن در جیب بانک مرکزی (ایران چک بعد از سال ۸۸ که در واقع شبه پول صادره از سوی بانک مرکزی است) به مقصود خود می‌رسیدند. در یک کلام بانک‌های خصوصی نقش مهمی در ابر ثروتمند شدن گروهی بسیار اندک در برابر گسترش فقر در میان توده‌ها ایفا کردند. سرمایه‌دارانی که از قِل این بانک‌ها به ثروت‌هایی افسانه‌ای دست یافتند.

نتیجه عملکرد بانک آینده و دیگر بانک‌ها و موسسات مالی در طول حیات جمهوری اسلامی، اهمیت و ضرورت ملی کردن بانک‌ها و ادغام آن‌ها در بانکی واحد را در برابر چشمان همگان قرار داده است. با ملی کردن بانک‌ها و ادغام آن‌ها دست سرمایه‌داران از تعدی به حقوق مردم کوتاه شده و به جای نقش ویرانگر کنونی آن‌ها، در خدمت نیازهای اقتصادی کشور و رفاه مردم درمی‌آیند. حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان با ملی کردن بانک‌ها و ادغام آن‌ها در بانکی واحد و دیگر اقدامات رادیکال اقتصادی و دمکراتیزه کردن اقتصاد، می‌تواند گام‌های مهمی در راستای بهبود وضعیت اقتصادی کشور و بهبود وضعیت زندگی آحاد جامعه بردارد. اقداماتی که هیچ‌کدام از جناح‌های طبقه‌ی سرمایه‌دار چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون قادر به انجام آن خواهند بود.



سرمایه‌داری بی‌نقاب ترامپ!

در زمینه اقتصادی، پروتکسیونیسم اقتصادی و شعار «اول آمریکا»، در عمل به معنای اولویت دادن به سرمایه‌داران آمریکایی است. نتیجه این سیاست‌ها از یک سو انجام تغییرات مالیاتی به نفع سرمایه‌داران و شرکت‌هاست و از سوی دیگر افزایش بیکاری و اخراج شاغلین و قطع یا کاهش خدمات رفاهی و ته‌مانده‌های تأمین اجتماعی است. اختصاص بودجه‌های کلان برای جنگ‌افروزی و گسترش میلیتاریسم و همچنین اعمال تعرفه‌های گمرکی نیز بار و فشار مضاعفی بر دوش کارگران و زحمتکشان این کشور قرار داده است.

موسسه آمار کارگری ایالات متحده، آمار اخراج در این کشور در ماه اوت سال جاری را یک میلیون و ۷۰۰ هزار نفر اعلام کرده است که شامل ۱۸۳ هزار تن در ساختمان‌سازی، ۱۲۱ هزار تن در کارخانه‌ها، ۲۹۰ هزار تن در حمل و نقل، ۲۲۴ هزار تن در بخش خدمات و ۸۱ هزار تن در بخش دولتی است.

کاهش و قطع بودجه مراکز نظیر «بانک غذا» برای اقشار فقیر نیز زندگی میلیون‌ها تن را به فقر و فلاکت بیشتر کشانده است. طبق گزارش مرکز آمار ایالات متحده، ۵۰ میلیون تن وابسته به کمک‌های غذایی این مراکز هستند، با این وجود وزارت کشاورزی با قطع یک میلیارد دلار هزینه این مراکز، اقشار وسیع و میلیونی را به گرسنگی مزمن سوق داده است. این سیاست‌ها ضمناً به بروز کشمکش‌های سیاسی بین نهادهای استانی و شهری با مقامات فدرال و دولتی منجر شده است.

کاهش بودجه فدرال برای آموزش عالی، بهداشت و برنامه‌های اجتماعی به افزایش نابرابری و شکاف طبقاتی دامن زده است. سیاست‌های اقتصادی ترامپ و کاهش کمک‌های خارجی و توسعه، منجر به کاهش بودجه آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا و کمک‌های اقلیمی، کاهش حمایت از برنامه‌های آموزشی و بهداشتی در آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا و همچنین پروژه‌های مرتبط با سلامت زنان و آموزش دختران در کشورهای در حال توسعه شده است.

کابینه ترامپ در عرصه سیاسی نیز مجموعه‌ای از اقدامات و قوانینی را به مرحله اجرا گذاشته است که موجب افزایش نارضایتی و گسترش اعتراضات شده است. در این حوزه، سیاست‌های ترامپ مبتنی بر تمرکز قدرت در دست خود و تضعیف نهادهای دموکراتیک بوده و ایضا استقلال سه قوه قضائیه، مقننه و مجریه را به نفع خود تغییر داده است. این امر موجب افزایش کنترل مستقیم کاخ سفید بر نهادهای فدرال، از جمله وزارت دادگستری و وزارت خارجه شده است. نقش کنگره آمریکا و دستگاه قضائی در نظارت بر تصمیمات اجرایی کاهش یافته و حملات به رسانه‌های مستقل و دانشگاه‌ها و نهادهای علمی و تحقیقی افزایش یافته است. ترامپ حتی رویای تغییر قوانین برای دور سوم ریاست جمهوری خود را نیز در سر دارد.

در عرصه بین‌المللی، این سیاست‌ها و اقدامات موجب خروج ایالات متحده از چند معاهده اقلیمی و حقوق بشری شده و مشارکت در بهداشت جهانی و بخش زنان سازمان ملل کاهش یافته است. تمرکز بر جنگ‌افروزی و میلیتاریسم و فشار بر مخالفان و منتقدین این سیاست‌های جنگ‌افروزان روزبه‌روز در حال گسترش است.

دانشگاه‌ها یکی از مراکز هستند که در یک سال اول ریاست جمهوری ترامپ با محدودیت‌ها و موانع متعددی روبرو گشته‌اند. اساتید و دانشجویان از دخالت فدرال و نظارت ایدئولوژیک نام برده‌اند. حمله ترامپ به دانشگاه‌ها از طریق قطع بودجه‌ها، مداخله سیاسی در اعطای کمک‌های پژوهشی و تحقیق، فشار بر اساتیدی که درباره موضوعاتی چون نژادپرستی، تغییرات اقلیمی یا برابری جنسیتی تحقیق می‌کنند، صورت گرفته است. در چندین ایالت از جمله فلوریدا و تگزاس قوانینی برای محدودسازی تدریس «ایدئولوژی جنسیت» تصویب شده است. ضمناً دولت فدرال طرح‌هایی برای سنجش میزان «وفاداری» دانشگاه‌هایی که از بودجه عمومی استفاده می‌کنند در دست اجرا دارد. تشکیل و حمایت گروه‌های فشار و خبرچین در میان دانشجویان برای جمع‌آوری و انتشار اسامی اساتید و دانشجویان منتقد و مخالف، بویژه مخالفین جنگ اسرائیل و غزه، بخشی از این اقدامات است. همچنین همکاری با دانشگاه‌ها و موسسات خارجی، بویژه چینی، محدود شده است. بودجه فدرال برای علوم انسانی و علوم اجتماعی کاهش یافته، اما در عوض بودجه برای تمرکز آکادمیک بر حوزه‌های فنی و نظامی و استفاده از انرژی فسیلی افزایش یافته است.

مرکز کنترل و پیشگیری از بیماری‌ها در ایالات متحده که نقش مهمی در سلامت و بهداشت کشور دارد، در سال جاری با بیشترین اخراج‌ها مواجه شد. این امر با فرمان وزارت بهداشت ایالات متحده صورت گرفت. اوایل سال جاری بیش از ۲۴۰۰ تن از متخصصین این نهاد و در اکتبر سال جاری ۱۳۰۰ تن دیگر اخراج شدند. در اعتراض به این امر صدها تن از نیروهای متخصص استعفا دادند و سیاست‌های علم‌ستیزانه را افشا کردند. رئیس مرکز کنترل و پیشگیری از بیماری‌ها، رابرت اف کندی، از چهره‌های بغایت مذهبی و ارتجاعی جمهوری‌خواه است که با واکسن و واکسینه کردن عموم شدیداً مخالفت دارد.

در عرصه اجتماعی، سیاست‌های ترامپ مستقیماً

دستاوردهای مبارزاتی جنبش‌های اجتماعی، از جمله جنبش زنان، را مورد حمله مستقیم قرار داده است. حق سقط جنین و باروری که در برخی ایالت‌ها تاکنون قانونی بود، با رشد نیروهای ارتجاعی و نفوذ فاشیست و زن‌ستیز، مورد تهدید جدید قرار گرفته است. بودجه مراکز حمایت از زنانی که مورد خشونت خانگی قرار گرفته‌اند، کاهش یافته است. از سوی دیگر زمینه و بستر برای رشد جریان‌ها و گرایش‌های زن‌ستیز و کمپین‌های ضد زن در شبکه‌های مجازی گسترش یافته است. فعالان محیط زیست، جنبش ضد نژادپرستی، گروه‌ها و سازمان‌های مدافع حقوق کوئیرها با محدودیت‌های فراوان اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مواجهند.

مجموعه این سیاست‌های تبعیض‌آمیز، ارتجاعی، جنگ‌افروزان و غارتگرانه هر روز طیف وسیع‌تری را به مبارزه می‌کشاند. امروزه اقشار مختلفی به اشکال متعدد به رویارویی برخاسته‌اند. بخشی از روشنفکران، اساتید و هنرمندان، همچون دوران مک‌کارتیسم (۱۹۴۶ تا ۱۹۵۷)، زیر فشار و سرکوب قرار گرفته‌اند. در آن دوران، ایالات متحده شاهد موجی از سرکوب کمونیست‌ها و نیروهای پیشرو بود و این فضا موجب مهاجرت هزاران تن از روشنفکران، منتقدین و هنرمندان، از جمله چهره‌های شناخته شده‌ای نظیر چارلی چاپلین، برتولت برشت و توماس مان شد. امروزه نیز چنین روندی علیه قشری از روشنفکران و هنرمندان دیده می‌شود. جامعه هنرمندان ایالات متحده اخیراً طی بیانیه‌ای که به امضای ۱۵۰ سازمان فرهنگی و صدها هنرمند رسیده است، اعلام کرده‌اند که در واکنش به سیاست‌های دولت در حوزه فرهنگ خواهند ایستاد.

گسترش مبارزات توده‌های کارگر و زحمتکش از یک سو و افزایش آگاهی سیاسی از سوی دیگر، روزبه‌روز بر ابعاد این اعتراضات و تعمیق و رشد آنها افزوده و موجب رادیکال شدن آنها شده است. طبق آمار روزنامه بریتانیایی تایمز - که به نیروهای راست گرایش دارد - ۶۳ درصد جوانان ۱۸ تا ۲۹ ساله آمریکایی به نظرات و ایده‌های سوسیالیستی گرایش دارند. همین منبع گروه سنی ۱۸ تا ۳۴ ساله را نیز مورد بررسی قرار داده و نوشته است ۴۳ درصد این رده سنی طرفدار سرمایه‌داری‌اند و ۴۳ درصد دیگر طرفدار سوسیالیسم.

روشن است که ترامپ با سیاست‌هایش نقاب از چهره بزرگ شده‌ی سرمایه‌داری برداشت و چهره واقعی آن را در معرض نمایش قرار داد و از همپنروست که میلیون‌ها تن از کارگران و زحمتکشان و اقشار مترقی و پیشرو در مقابل آن صف‌آرایی کرده‌اند.

**پیش به سوی تشکیل
حزب طبقه کارگر**

کمک های مالی

سوئیس

۳۰ فرانک	علی اکبر صفایی فراهانی
۴۰ فرانک	سیامک اسدیان (اسکندر)
۳۰ فرانک	حمید اشرف
۵۰ فرانک	محمد کاسهچی
۵۰ فرانک	امیر نبوی

دانمارک

۲۰۰ کرون	هوشنگ احمدی
۲۰۰ کرون	دکتر نریمسا

ایران

۱ میلیون	آبان ادامه دارد
	تومان

آمریکا

۵۰ دلار	مهسا
۵۰ دلار	از سیاهکل تا حکومت شورایی
۱۰۰ دلار	رفیق توکل حکومت شورایی
	گل همین جاست، همین جا برقش! ۵۰ دلار

هلند

۵۰ یورو	داوود مدائن
---------	-------------

آلمان

۵۰ یورو	رفقای کارگر
	با یاد سومین سالگرد جانباختگان
۱۰۰ یورو	جمعه خونین زاهدان
	بیستمین کنفرانس سازمان با یاد و
۵۰ یورو	خاطره رفیق کریم و هاشم

اطلاعیهی شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست



در محکومیت کشتار کردفان و الفاشر؛ جنایات ارتجاع و امپریالیسم در سودان!

مردم بی دفاع سودان بار دیگر قربانی موجی تازه از کشتار و ویرانی شدند. در ایالت کردفان شمالی، نیروهای موسوم به «پشتیبانی سریع» با یورش به روستاها بیش از دویست نفر را قتل عام کردند، خانه ها را به آتش کشیدند و دارایی های مردم را غارت کردند. این جنایت بخشی از جنگ داخلی ویرانگری است که بیش از دو سال و نیم است سودان را در خون، گرسنگی و آوارگی فرو برده است. در شهر الفاشر بیش از دو هزار نفر کشته شدند و نزدیک به ۱/۲ میلیون نفر هجده ماه در محاصره ماندند. نیروهای پشتیبانی سریع با ایجاد موانع ده ها کیلومتری مسیر ورود غذا و دارو را بستند. تنها در دو روز گذشته بیش از ۲۶ هزار نفر گریختند و بیش از ۱۷۷ هزار غیرنظامی همچنان در محاصره گرفتارند. در شهر «بار» نیز نیروهای مهاجم به غیرنظامیان و امدادگران حمله کردند و جنایات تازه ای آفریدند.

این جنگ نه تضادی قومی یا مذهبی، بلکه شکلی از جنگ درون طبقاتی میان باندهای سرمایه داری نظامی است. قربانیان همان توده هایی هستند که در خیزش ۲۰۱۹ برای آزادی، صلح و عدالت مبارزه کردند. تاکنون بیش از ۱۵۰ هزار غیرنظامی کشته و ۱۲ میلیون نفر آواره شده اند و در دارفور صحنه های نسل کشی بار دیگر تکرار شد.

قدرتهای امپریالیستی و متحدان منطقه ای، از ایالات متحده و اتحادیه اروپا تا حکومت های ارتجاعی عرب خلیج فارس، با تأمین مالی، تسلیحاتی و سیاسی نیروهای درگیر و حمایت مستقیم از RSF، شریک مستقیم این فاجعه شده اند. نقش امارات متحده عربی در تأمین تسلیحات، سوخت و منابع مالی و انتقال طلای استخراج شده به بازارهای دبی دیگر غیرقابل انکار است.

«شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست» این کشتارها و جنایات در سودان را به شدت محکوم و دولت های امپریالیستی و منطقه ای امارات و عربستان سعودی را مسئول و عامل آن می داند. ما خواهان آتش بس فوری در این کشور، پایان تسلیح نظامی باندهای مخوف و جنایتکار دست نشانده هستیم. ما همبستگی خود را با کارگران، زنان و جوانان سودان اعلام می کنیم و بر ضرورت سازمانیابی طبقاتی مستقل و پیوند مبارزه ای آنان با جنبش انقلابی و سوسیالیستی منطقه تأکید می کنیم. تنها از مسیر پیکار آگاهانه و ضد نظام سرمایه داری توده ها است که می توان به چرخه کشتار، گرسنگی و ویرانی در سودان و سراسر آفریقا پایان داد و راه رهایی را گشود.

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

یازدهم مهرماه ۱۴۰۴ / دوم اکتبر ۲۰۲۵

امضاها: اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری-حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت



اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست به مناسبت



لغو حکم قتل دولتی شریفه محمدی

حکم اعدام شریفه محمدی بدنبال اعتراضات گسترده نهادهای کارگری، سوسیالیستی و انسان‌های آزادیخواه و برابری طلب در داخل و خارج کشور لغو شد. شریفه محمدی، فعال جنبش کارگری و از اعضای سابق کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل کارگری در ۱۴ آذرماه ۱۴۰۲ توسط ماموران اداره اطلاعات دستگیر و به زندان لاکان رشت فرستاده شد. وی را مدتی نیز به زندان سندانج فرستادند. شریفه محمدی در تیرماه ۱۴۰۳ توسط شعبه اول دادگاه انقلاب رشت و توسط یکی از آوندهای تابع شکنجه گران وزارت اطلاعات به نام درویش گفتار به اتهام “بغی” به اعدام محکوم شد. دیوان عالی کشور حکم را بدلیل نقایص اساسی در پرونده لغو کرد و پرونده سپرده شد به پسر قاضی اول که شبیه پدرش آخوندی بود تسلیم نهادهای امنیتی. قاضی پسر توجهی به نقایص اساسی پرونده نکرد و مجدداً برای شریفه محمدی حکم اعدام صادر کرد. این بار نوبت شعبه ۳۹ دیوان عالی کشور بود که از نواقص اساسی پرونده چشم پوشی کند و حکم اعدام شریفه را مجدداً تأیید کند. تکرار چند باره حکم اعدام اگر چه نشان از تصمیم قاطع نهادهای اطلاعاتی در کشتن شریفه محمدی بود، اما اعتراضات خانواده، وکلا، بازنشستگان، معلمان، تشکلهای و فعالین جنبش کارگری و جنبش زنان، احزاب و سازمانهای سوسیالیستی و نهادهای مترقی در داخل و خارج کشور گسترده تر از پیش ادامه یافت و به پرونده ابعادی فراتر از مصالح شکنجه گران اطلاعات و دادگاه انقلاب رشت داد. حکم اعدام شریفه همراه با حکم اعدام وریشه مرادی و پخشانش عزیزی ابعادی سراسری و جهانی یافت و به ناگزیر با دخالت رئیس قوه قضائیه، محسن اژه ای، حکم اعدام شریفه محمدی لغو و به سی سال زندان تبدیل شد.

شریفه جنبش کارگری همچنان در زندان است و مبارزه برای آزادی وی و سایر فعالین جنبش کارگری و زندانیان سیاسی ادامه خواهد یافت. لغو حکم اعدام شریفه محمدی موفقیت بزرگی است برای یک جنبش رو به گسترش و بی همتا در تاریخ ایران، جنبش لغو مجازات اعدام.

شورای همکاری بر همگامی با “کارزار سه شنبه های نه به اعدام” و سایر مبارزات برای لغو قتل با برنامه و سازمان یافته دولتی مجدداً تأکید می کند. ما لغو حکم شریفه را به اعضای خانواده، به ویژه به همسر و فرزندش و همه آنها که در این راه گامی برداشتند، تبریک می گوئیم.

لغو حکم شریفه محمدی گواهی است که قبل از لغو کل مجازات اعدام نیز می توان جانهای عزیز بسیاری را نجات داد.

زنده باد جنبش لغو مجازات اعدام

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

هشتم آبان ۱۴۰۴ - سی دسامبر ۲۰۲۵

امضاها:

اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت

کالابرگ، آخرین پرده از بن بست اقتصادی

هنوز معلوم نیست که توزیع کالابرگ میان دهک‌های پایین، افزوده‌ای بر یارانه‌های نقدی خواهد بود یا جایگزین آن. از سوی دیگر، محل تأمین بودجه‌ی این طرح نیز در ابهام است. دولت که بخش اعظم بودجه را صرف نهادهای نظامی و مذهبی و تحمیل‌گر می‌کند در سال‌های اخیر حتی برای پرداخت یارانه‌های نقدی معمول نیز با مشکل مواجه بوده و با توجه به تشدید تحریم‌ها، تحقق این طرح محل تردید است. کافی است اشاره شود که دولت هم‌اکنون ۸۰۰ هزار میلیارد تومان کسر بودجه دارد و به گفته‌ی هادی قوامی نایب رئیس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس، کسر بودجه تا پایان سال به ۱۸۰۰ هزار میلیارد تومان می‌رسد که معادل ۳۵ درصد کل بودجه است.

افزون بر این، اختلافات میان دولت و مجلس نیز به وضوح دیده می‌شود: از یکسو قالیباف، رئیس مجلس، و اکثریت نمایندگان خواستار حذف یارانه‌ی خانواده‌های با بیش از ۳۰ میلیون تومان درآمد ماهانه، یعنی دهک‌های ۸ تا ۱۰ هستند و از سوی دیگر، وزیر کار از منظر «اجتماعی» آن را «صلاح» نمی‌داند و پیشنهاد می‌کند هزینه‌ی کالابرگ از محل حذف ارز ترجیحی تأمین شود؛ اقدامی که خود موجب افزایش قیمت کالاهای وارداتی و تشدید تورم خواهد شد.

احمد میدری وزیر کار روز ششم آبان در مجلس گفت: «از ۸۹ میلیون نفر ۷۵ میلیون نفر یارانه می‌گیرند. که یارانه حدود ۷ میلیون نفر بعد از تصویب قانون مجلس حذف شد؛ یعنی در دولت چهاردهم ما یارانه ۷ میلیون نفر را مطابق قانون مجلس حذف کردیم. بحث ما این بود چون جنگ تازه تمام شده ما باید با طمأنینه یارانه افراد را حذف کنیم؛ وگرنه استتکافی از اجرای قانون صورت نگرفته است، اما وضعیت اقتصادی جامعه آیا اجازه می‌دهد که مطابق قانونی که مجلس تصویب کرده است ما یارانه حدود ۲۷ میلیون نفر را حذف کنیم؟»

میدری درباره شیوه‌ی تشخیص این سه دهک بالایی جامعه گفت: «بر اساس اطلاعات مرکز آمار ایران، هر خانواده با سه نفر عضو و صاحب خانه با ۳۰ میلیون تومان درآمد ماهانه، در دهک هشتم قرار می‌گیرد. چنانچه خانواده مستاجر باشد با ۴۲ میلیون تومان درآمد ماهانه در این دهک قرار خواهد گرفت.»

در کنار همه‌ی این تناقض‌ها، حتی تضمینی برای تأمین دوازده قلم کالای اساسی وجود

ندارد. رئیس سازمان برنامه و بودجه، حمید پورمحمدی، صراحتاً اعلام کرده است که احتمال دارد تعداد اقلام کالابرگ کاهش یابد. او در تاریخ دهم آبان گفت: «یارانه کالابرگ در واقع مانند ماه‌های قبل خواهد بود و تفاوتی نخواهد کرد؛ تنها کالاها را مشخص می‌کنیم، چه نوع کالاهایی را در اولویت قرار دهیم، و دولت مابه‌التفاوت نرخ این کالاها با قیمت بازار را پرداخت می‌کند. احتمال دارد تعداد اقلام کالابرگ کمتر شود.»

این مجموعه‌ی اظهارات و تناقض‌ها نه فقط نشانه‌ی بی‌ثباتی اقتصادی، بلکه سندی از فروپاشی کامل نظام تصمیم‌گیری در جمهوری اسلامی است.

بحران معیشت و اعتراف به شکست اقتصادی

در شرایطی که تورم رسمی از مرز پنجاه درصد گذشته و قیمت کالاهای اساسی چندین برابر شده، دولت ناگزیر اعتراف می‌کند که اکثریت مردم توان تأمین غذای کافی ندارند. این واقعیت به معنای فروپاشی عملی نظام رفاهی و اقتصادی کشور است. ناتوانی بیش از نیمی از جامعه در تأمین ۲۱۰۰ کالری روزانه، یعنی گسترش سوءتغذیه، بیماری و ناامنی غذایی در مقیاس ملی.

جمهوری اسلامی سال‌ها با سیاست «یارانه‌های نقدی» کوشید اثر تورم و سقوط قدرت خرید را پنهان کند. اما حذف تدریجی یارانه‌ها، افزایش قیمت انرژی، و تبدیل منابع عمومی به ابزار توزیع رانت میان نهادهای حکومتی، اقتصاد ایران را در وضعیت بی‌ثبات و فروپاشیده‌ای قرار داده است. اکنون دولت با طرح کالابرگ می‌کوشد وانمود کند که در حال حمایت از مردم است، در حالی‌که این طرح بیشتر تلاشی برای مهار نارضایتی اجتماعی است. توزیع یارانه و کالابرگ نه نشانه‌ی دلسوزی حکومت، بلکه توهینی آشکار به شأن و

کرامت مردم است. جمهوری اسلامی در حالی وانمود می‌کند که با پرداخت یارانه یا توزیع چند قلم کالای ارزان، از محرومان حمایت می‌کند که خود عامل اصلی فقر، بیکاری و فروپاشی اقتصادی است. این نظام، دست و پای مردم را با تورم، بیکاری، فساد و سرکوب بسته و سپس همان مردمی را که از ابتدایی‌ترین حقوقشان محروم کرده، با چند عدد تخم‌مرغ و مقداری روغن و برنج «دلجویی» می‌کند. در واقع، یارانه و کالابرگ نه ابزار رفاه، بلکه وسیله‌ای برای تحقیر و کنترل جامعه است؛ تلاشی برای وابسته نگه داشتن مردم به سفره‌ی کوچک دولتی و خرید رضایت در ازای نان. به جای آنکه دولت با سیاست‌گذاری درست فرصت شغلی، بیمه‌ی واقعی، آموزش، مسکن و درمان فراهم کند، جامعه را در فقر نگه می‌دارد تا بقا و اطاعت را از طریق نیاز معیشتی تضمین کند. در کشوری با منابع عظیم نفت و گاز، توزیع کالابرگ برای نان و ماست نشانه‌ی عدالت نیست، بلکه اعترافی است به شکست و بی‌کفایتی مطلق. مردمی که سزاوار زندگی آزاد، آبرومند و مرفه‌اند، امروز در برابر تحقیر دولتی قرار گرفته‌اند که آنان را به صف دریافت یارانه و کالابرگ می‌کشاند. این سیاست نه رفع فقر، بلکه تثبیت فقر و تحقیر انسان است؛ ابزاری برای کنترل گرسنگی، نه رهایی از آن.

طرح کالابرگ الکترونیکی در ظاهر تلاشی برای حمایت از اقشار ضعیف است، اما در عمق خود بیش از هر چیز نشانه‌ای از بن بست سیاست‌های رفاهی و اقتصادی جمهوری اسلامی محسوب می‌شود. دولت ادعا می‌کند این طرح از محل حذف یارانه‌ی سه دهک بالا تأمین می‌شود، اما در عمل، شفافیتی وجود ندارد و بخش بزرگی از مردم حتی نمی‌دانند در کدام دهک قرار دارند. تقسیم‌بندی دهک‌های درآمدی در ایران، بیش از آنکه بر داده‌های واقعی استوار باشد، بر مبنای آمارسازی سیاسی شکل می‌گیرد. نتیجه آن است که بسیاری از خانوارهای کم‌درآمد در دهک‌های بالا قرار می‌گیرند و از حمایت‌ها محروم می‌شوند، در حالی‌که

در صفحه ۱۱



کالابرگ، آخرین پرده از بن‌بست اقتصادی

گروه‌های وابسته به نهادهای قدرت همچنان از رانت‌ها برخوردارند. در این چارچوب، کالابرگ نه یک سیاست رفاهی، بلکه ابزاری سیاسی برای کنترل رفتار اقتصادی مردم است. دولت با استفاده از زیرساخت‌های الکترونیکی و سامانه‌های هوشمند، در واقع امکان نظارت بر خرید و الگوی مصرف مردم را افزایش می‌دهد. چنین سیاستی، وجه امنیتی پررنگی دارد و بخشی از پروژه‌ی کنترل اجتماعی از طریق ابزارهای معیشتی است.

شکاف درون حاکمیت، رقابت بر سر فقیرسازی مردم

یکی از جلوه‌های آشکار بحران، اختلاف میان دولت، مجلس و نهادهای قدرت بر سر نحوه‌ی اجرای کالابرگ است. قالیباف و اکثریت مجلس خواستار حذف یارانه‌ی دهک‌های ۸ تا ۱۰ هستند، در حالی که وزیر کار آن را «غیرقابل توجیه اجتماعی» می‌داند. سازمان برنامه و بودجه هم رسماً اعلام کرده که ممکن است تعداد کالاهای مشمول طرح کاهش یابد، زیرا دولت قادر به تأمین منابع نیست.

این اختلاف‌ها بیانگر یک واقعیت تلخ است: جناح‌های حکومت بر سر تقسیم فقر با یکدیگر درگیرند. در حالی که بخش عمده‌ای از منابع کشور در دست نهادهای نظامی، بنیادها و شرکت‌های شبه‌دولتی است که هیچ‌گونه مالیاتی نمی‌پردازند، دولت در تلاش است کسری بودجه را با حذف یارانه‌ی اقشار متوسط و فقیر جبران کند. در این میان، مجلس و دولت تنها در یک چیز هم‌نظرند: هزینه بحران نباید از جیب حاکمیت، بلکه از جیب مردم پرداخت شود. از زمان آغاز پرداخت یارانه‌های نقدی در دولت احمدی‌نژاد تا امروز، اقتصاد ایران شاهد بزرگ‌ترین جابجایی منابع عمومی به سمت نابودی ارزش پول ملی بوده است. یارانه نقدی در ابتدا به‌عنوان جبران افزایش قیمت انرژی مطرح شد، اما به‌سرعت به منبعی برای خرید رضایت موقت مردم تبدیل شد. با سقوط ارزش ریال، یارانه عملاً به مبلغی بی‌ارزش تبدیل شد.

اکنون دولت با «کالابرگ» در پی احیای همان سیاست شکست‌خورده است. تفاوت تنها در شکل ظاهری آن است: از پول نقد به «اعتبار الکترونیکی». اما در ماهیت، همان منطق پوپولیستی و کوتاه‌مدت حاکم است. به‌جای اصلاح ساختاری اقتصاد، مبارزه با فساد، یا توزیع عادلانه‌ی درآمدهای ملی،

حکومت با طرح‌های نمایشی می‌کوشد زمان بخرد و نارضایتی را عقب بیندازد. دهک‌های اول تا سوم به ازای هر نفر ۵۰۰ هزار تومان اعتبار دریافت می‌کنند و اعتبار برای دهک‌های چهارم تا هفتم به ازای هر نفر ۳۵۰ هزار تومان است. این اعتبار صرف خرید ۱۲ قلم کالای اساسی در سه گروه لبنیات، پروتئین و خواربار می‌شود. در هر مرحله از طرح‌های یارانه‌ای، شبکه‌ای از رانت‌خواران و واسطه‌ها شکل گرفته‌اند که سود اصلی را می‌برند. از واردکنندگان کالاهای اساسی با ارز ترجیحی گرفته تا شرکت‌های فناوری مرتبط با کارت‌های الکترونیکی، همه بخشی از سازوکار فساد هستند. در نهایت، همان کالاهایی که قرار است با قیمت پایین‌تر به مردم برسد، با کمبود و احتکار مواجه می‌شود و بازار سیاه شکل می‌گیرد. این چرخه معیوب نه از بی‌برنامگی تصادفی، بلکه از ماهیت اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ناشی می‌شود؛ نظامی که بر پایه‌ی توزیع رانت، وفاداری سیاسی و شبکه‌های غیرشفاف مالی بنا شده است. در چنین ساختاری، هیچ طرح اقتصادی در عمل به سود مردم تمام نخواهد شد. کالابرگ نیز از این قاعده مستثنا نیست.

کالابرگ به مثابه اعتراف به فروپاشی

از منظر سیاسی، طرح کالابرگ اعترافی غیررسمی به فروپاشی حاکمیت است. دولتی که توان تأمین نان مردم را ندارد، دیگر نمی‌تواند از «اقتدار» سخن بگوید. وقتی وزیران و نمایندگان آشکارا می‌گویند «ممکن است تعداد اقلام کالابرگ کم شود» یا «منابع مالی مشخص نیست»، در واقع به ناتوانی کامل دستگاه حاکم در اداره‌ی کشور اذعان می‌کنند.

در چنین شرایطی، هر تصمیم اقتصادی، حتی کوچک‌ترین آن‌ها، به میدان رقابت

جناح‌ها و مافیاهای قدرت بدل می‌شود. اختلاف بر سر حذف یارانه‌ی دهک‌ها، یا نحوه‌ی تخصیص ارز ترجیحی، در واقع جدال بر سر کنترل آخرین بقایای منابع ملی است. حکومت در عمل نه در پی حل بحران، بلکه در تلاش برای توزیع مجدد غنیمت‌ها میان باندهای مختلف است.

گسترش سوءتغذیه، افزایش فقر غذایی، تضعیف طبقه‌ی متوسط و وابستگی بخش بزرگی از مردم به یارانه‌های کالایی، جامعه را به‌سوی انفجار نارضایتی و خشم عمومی سوق می‌دهد. در شرایطی که نرخ بیکاری و تورم هر دو بالا هستند، طرح‌هایی مانند کالابرگ نمی‌توانند حتی برای مدت کوتاهی ثبات اجتماعی ایجاد کنند.

حکومت می‌کوشد با «یارانه کالایی» نوعی رابطه‌ی قیمتی‌بانه با مردم برقرار کند؛ گویی مردم رعیت‌اند و دولت نان‌دهنده‌ی خیرخواه. اما جامعه ایران در سال‌های اخیر نشان داده است که دیگر به چنین وعده‌هایی اعتماد ندارد. تجربه‌ی اعتراضات ۱۳۹۶، ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱ «مؤید این واقعیت است. کالابرگ شاید چند ماهی گرسنگی را تخفیف دهد، اما نمی‌تواند احساس بی‌عدالتی و خشم انباشته را مهار کند.

دولتی که در تأمین حداقل نیازهای غذایی مردم ناتوان است، دیگر نه از عدالت سخن می‌تواند گفت و نه از اقتدار. اختلاف میان نهادهای حکومتی، ابهام در منابع مالی، فساد ساختاری و بی‌اعتمادی عمومی، همگی نشان می‌دهند که این طرح سرنوشتی بهتر از طرح‌های قبلی نخواهد داشت.

در نهایت، کالابرگ آینه‌ای است از تمام ناکامی‌های اقتصادی جمهوری اسلامی؛ از وعده‌ی عدالت تا واقعیت گرسنگی. آنچه امروز در قالب سیاست‌های معیشتی عرضه می‌شود، در حقیقت مکانیسم بقای نظامی است که از درون فرسوده شده و برای بقا به توزیع فقر و سرکوب امید متوسل می‌شود. سیاست رهایی‌ا، نه در کالابرگ و نه در یارانه، بلکه در تغییر بنیادی ساختاری است که کارگران و زحمتکشان را به فقر و بی‌عدالتی کشانده است.

زنده باد، همبستگی بین المللی کارگران

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت)
نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایید.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب
بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه
کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های
سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب: Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<https://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان
(اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat/>

آدرس سازمان در تویتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 1143 November 2025

کالابرگ، آخرین پرده از بن‌بست اقتصادی

به عبارتی دقیق‌تر، دچار سوءتغذیه شده‌اند. به همین دلیل، دولت درصدد است با توزیع کالابرگ الکترونیکی برای دوازده قلم کالای خوراکی ضروری با قیمتی پایین‌تر از بازار، خانواده‌های دهک‌های یک تا هفت را تحت پوشش قرار دهد.

بر اساس تبصره ۱۳ قانون بودجه‌ی سال ۱۴۰۴، بودجه‌ی کالابرگ قرار است از محل حذف یارانه‌ی سه دهک بالای درآمدی که بیش از ۳۰ میلیون تومان درآمد ماهانه و نیز خانه و خودرو دارند و آن‌گونه که مقامات دولتی می‌گویند «خانواده‌های پردرآمد»، تأمین شود. اما در جریان بررسی‌های مجلس روشن شد که اولاً، دهک‌های درآمدی اساساً مشخص نیستند و معلوم نیست یارانه‌ی چه کسانی باید حذف شود. ثانیاً، درصافه ۱۰

جمهوری اسلامی در چنان بحران عمیقی گرفتار است و از هم‌گسیختگی شیرازه‌ی امور به درجه‌ای رشد کرده که رژیم از پاسخگویی به مسائل روزمره نیز ناتوان است و برای حل یک مشکل، معضلات دیگری برای توده‌ی مردم می‌آفریند. بحث دور جدید توزیع کالابرگ در مجلس و اختلاف میان پاندهای قدرت و ثروت بر سر آن، جلوه‌ی دیگری از فساد، دروغ، از هم‌پاشیدگی، بی‌برنامگی و پنهان‌کاری مسئولان حکومت را به عرصه‌ی نمایش گذاشته است. صورت مسئله روشن است: حکومت، به اعتراف نهادهای آماری خود، به این نتیجه رسیده که بخش بزرگی از مردم ایران — دهک‌های ۱ تا ۷ شامل بیش از شصت میلیون نفر — در اثر فقر و تورم افسارگسیخته قادر به تأمین حداقل کالری روزانه (حدود ۲۱۰۰ کالری) نیستند و



تلویزیون دکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسانهای
زحمتکش و ستم دیده ای است که برای
آزادی و سوسیالیسم پیکار می کنند

بینندگان تلویزیون دمکراسی شورایی، رفقا و همراهان گرامی

بدین‌وسیله به اطلاع شما می‌رسانیم ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی از ماهواره آلترناتیو شورایی از تاریخ جمعه اول فروردین ۱۴۰۴ تغییر خواهد کرد. ساعات جدید پخش برنامه‌های ما از اول فروردین بدین قرار است:

تلویزیون دمکراسی شورایی برنامه‌های روزانه خود را به مدت ۹۰ دقیقه در روزهای دوشنبه، چهارشنبه و جمعه از ساعت نه و نیم تا یازده شب به‌وقت ایران پخش می‌کند و تکرار این برنامه‌ها در روزهای سه‌شنبه، پنج‌شنبه، شنبه خواهد بود. تکرار برنامه‌ها از ساعت نه و نیم تا یازده صبح، سه و نیم تا پنج عصر و یازده تا دوازده و نیم شب به‌وقت ایران است. روز یکشنبه نیز برنامه ما به مدت یک ساعت از ساعت ده و نیم شب تا یازده و نیم خواهد بود. در روز دوشنبه سه بار نیز برنامه یکشنبه بازپخش می‌شود. برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی روی شبکه تلویزیون آلترناتیو شورایی از ماهواره "پاه ست" [Yahsat] پخش می‌شود.

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی را همچنین می‌توانید از سایت سازمان فدائیان (اقلیت)، شبکه‌های اجتماعی فیس‌بوک، تلگرام، اینستاگرام، یوتیوب سازمان فدائیان (اقلیت) و تلویزیون دمکراسی شورایی نیز دنبال کنید.

آدرس تلویزیون دمکراسی شورایی در شبکه‌های اجتماعی:

یوتیوب: tvshora1349، اینستاگرام: tv_shora، فیس‌بوک: tvshora، تلگرام: tvshora
شماره واتس‌آپ برای پیام‌های صوتی و نوشتاری
۰۰۳۱-۶۴۴۶۶۴۰۵ (0031644664405)

آدرس تماس ای میل: tvshorashora@gmail.com

سایت تلویزیون: www.Tvshora.com

مشخصات ماهواره‌ای شبکه تلویزیونی

Alternative Shorai

Satellite: Yahsat

Frequency: 12594

Polarization: Vertical / عمودی

Symbol Rate: 27500

FEC: 2/3

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی — برقرار باد حکومت شورایی